

- (۱) در این جا: پادبان (۲) بالا آمده و فشار آورده بود (۳) آشوب (۴) پانگ و فریاد (۵) به شدت آسیب دید  
 (۶) نزدیک بود غرق شود (۷) فرج بعد از شدت (۸) از دماغ درآمدن (۹) لباس ..... کرد (۱۰) شایعه‌ی مرگ امیر  
 (۱۱) یک میلیون (۱۲) مجهول یا ساختار کهن (۱۳) با امضا شاه ..... یافت (۱۴) نمی توانست ..... دهد

ص: شایع  
 س: جشن و خوشی



## قاضی بست

پرنده‌ی شکاری  
 و روز دوشنبه [امیرمسعود] شبگیر، برنشست\* و به کران\* رود هیرمند رفت با بازان و یوزان\* و  
 حشم\* و ندیمان و مطربان؛ و تا چاشتگاه\* به صید مشغول بودند. پس، به کران آب فرود آمدند و  
 خیمه‌ها و شرع‌ها زده بودند. کستردنی‌ها را گستردند = پسترها را مهیا کردند.

اتفاق → (از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی\* ده بیاوردند. یکی بزرگ‌تر، از جهت  
 نشست او و جامه‌ها افگندند) و شرعی بر وی کشیدند. و وی آنجا رفت و از هر دستی، مردم در  
 کشتی‌های دیگر بودند؛ ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستن و  
 دریدن گرفت، آن‌گاه آگاه شدند که غرقه خواست شد. بانگ و هزاهز و غریو خاست. امیر برخاست.  
 و هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان درجستند هفت و هشت تن، و امیر را  
 بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد؛ چنان که یک  
 دوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غرقه شدن. اقا! یزد رحمت کرد پس از نمودن  
 قدرت [و سوری و شادی ای به آن بسیاری، تیره شد] و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها برانندند  
 و به کرانه رود رسانیدند.

بخت یار بود .....  
 نجات دادند  
 از هم درید

و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و (تر و تباه) شده بود و برنشست و  
 به زودی به کوشک آمد که (خبری سخت ناخوش) در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی  
 بزرگ به پای شده و اعیان و وزیر به خدمت استقبال رفتند. چون پادشاه را سلامت یافتند،  
 خروش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود. امیر .....  
 و دیگر روز، امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و صعب که  
 افتاد و سلامت که به آن مقرون شد و مثال داد (هزار هزار) درم به غزنین و دو هزار هزار درم به  
 دیگر ممالک، به مستحقان و درویشان دهند شکر این را، و نبشته آمد و (به تویع، مؤکد گشت)  
 و مبشران برفتند.

و روز پنج شنبه، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سرسامی افتاد، چنان که (بار نتوانست داد)

(۱) موضوع ناراحت کننده‌ای نبود که امیر را ناخوش تر کند (۲) با شادمانی مشغول نوشتن شد

(۳) تا نزدیک نماز ظهر، کارهای مهم را به پایان رسانیده بود (۴) قطعه قطعه کردن و تکه کردن طلا (۵) مناعت طبع (.....)

(۶) وند تصغیر (۷) بتوانند بهتر و راحت تر زندگی کنند

مجاز از مردم

ممنوع الملاقات

و محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبایا و تنی چند از خدمتکاران مرد و زن و دل‌ها سخت

نگران متحیر شد تا حال چون شود. چه اتفاقی روی خواهد داد

تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را، به خط خویش، نکت بیرون می آورد و

از بسیاری نکت، چیزی که در او کراهیتی نبود، می فرستاد فرود سرای، به دست من و من به

آغاجی خادم می دادم و خیر خیر جواب می آوردم و امیر را هیچ ندیدم تا آن گاه که نامه‌ها آمد

از پسران علی تکین و من نکت آن نامه‌ها پیش بردم و بشارتی بود. آغاجی بستند و پیش بُرد.

پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تو را امیر می بخواند.» خبر خوش شاه احضارت کرده است

پیش رفتم. یافتم خانه تاریک کرده و پرده‌های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شاخه‌ها

نهاده و تاس های بزرگ پُریخ بر زیر آن و امیر را یافتم آنجا بر زیر تخت نشسته، پیراهن توی،

مختنه در گردن، عقدی همه کافور و بوالعلا طیب آنجا زیر تخت نشسته دیدم. جامه‌ی تابستانی و نازک از کتان

گفت: «بونصر را بگوی که امروز دُرستم و در این دو سه روز، بار داده آید که علت و تب تمامی

زایل شد.» جلسه‌های ملاقات تنظیم شود بیماری

اتفاق افتاد

من باز گشتم و این چه رفت، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد و سجدۀ شکر کرد خدای را

عز و جل بر سلامت امیر، و نامه نبشته آمد. نزدیک آغاجی بردم و راه یافتم، تا سعادت دیدار

همایون خداوند، دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد و گفت: «چون

نامه‌ها گسیل کرده شود، تو باز آی که پیغامی ست سوی بونصر در بابی، تا داده آید.» گفتم:

«چنین کنم.» و باز گشتم با نامه توقیعی و این حال ها را با بونصر بگفتم. چهره فرخنده

و این مرد بزرگ و دیبر کافی، به نشاط، قلم در نهاد، تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات

فارغ شده بود او خیلانشان و سوار را گسیل کرده. پس، رقعتی نشست به امیر و هر چه کرده بود،

باز نمود و مرا داد. [ کارها ] به خوبی انجام شده است

و بُردم و راه یافتم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت: «نیک آمد» و آغاجی خادم را گفت:

«کیسه‌ها بیاور!» و مرا گفت: «بستان؛ در هر کیسه، هزار مثقال زَر پاره است. بونصر را بگوی

که زرهاست که پدر ما از عزو هندوستان آورده است و بتان زَرین شکسته و بگداخته و پاره

کرده و حلال تر مال هاست. او در هر سفری ما را از این بیارند تا صدقه ای که خواهیم کرد

حلال بی شبهت باشد، از این فرماییم؛ و می شنویم که قاصی بُست، بوالحسن بولانی و پسرش

بوبر سخت تنگدست اند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضیعتی دارند. یک کیسه به پدر

باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشان را ضیعتی حلال خرد و فراخ تر بتوانند زیست و ما

فارسین

(۱) گاه پیش می‌آید که نیازمند اندکی پول هستند (فقر) (۲) ..... (۳) نمی‌گوییم که به آنها نیاز ندارم

(۴) شاه دریافت آن را جایز می‌داند (۵) حساب خلیفه عباسی جدا شد (۶) مسئولیت این را بر عهده نمی‌گیرم

(۷) من باید در قیامت ..... بدهم (۸) ..... نبودن مالها (۹) نهایت ارادت

حَقِّ این نعمتِ تندرستی که باز یافتیم، لَختی گزارده باشیم. « ← ادا کرده باشیم  
من کیسه‌ها بستدم و به نزدیک بونصر آوردم و حال باز گفتم. دعا کرد و گفت: «خداوند این  
کار پسندیده‌ای انجام داد سخت نیکو کرد و شنوده‌ام که ابوالحسن و پسرش (وقت باشد که به ده درم در مانده‌اند.» و به  
خانه باز گشت و کیسه‌ها با وی بُردند و پس از نماز، کس فرستاد و قاضی ابوالحسن و پسرش را  
بخواند و بیامدند. بونصر، پیغام امیر به قاضی رسانید.  
بسیار دعا کرد و گفت: «این صِلت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و  
قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگوییم که مرا سخت در بایست نیست) اما  
چون به آنچه دارم و اندک است، قانعم، و زور و وبال این، چه به کار آید؟» [قف .....  
بونصر گفت: «ای سُبْحان الله! زری که سلطان محمود به عَزو از بتخانه‌ها به شمشیر  
بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیر المؤمنین می‌روا دارد ستدن، آن، قاضی  
همی نستاند؟!»

گفت: «زندگانی خداوند دراز باد؛ (حال خلیفه دیگر است) که او خداوند ولایت است و خواجه  
با امیر محمود به غزوها بوده است و من نبوده‌ام و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق  
سنتِ مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم و در عهده این نشوم.»

گفت: «اگر تو نپذیری، به شاگردان خویش و به مُسْتَحِقّان و درویشان ده.»  
گفت: «من هیچ مُسْتَحِقّ شناسم در بُست که زر به ایشان توان داد و (مرا چه افتاده است)  
که زر کسی دیگر بَرَد و (شمار آن به قیامت مرا باید داد؟! به هیچ حال، این عهده قبول نکنم.»  
بونصر پسرش را گفت: «تو از آن خویش بستان.»

گفت: «زندگانی خواجه عمید دراز باد؛ علی‌ای حال، من نیز فرزند این پدرم که این سخن  
گفت و علم از وی آموخته‌ام و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته،  
واجب کردی که در مدّت عمر پیروی او کردم؛ پس، چه جای آن که سال‌ها دیده‌ام و من هم  
(از آن حساب و توقّف و پرسش قیامت بترسم) که وی می‌ترسد و آنچه دارم از اندک مایه خُطام  
دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.» ← قناعت اندک مال دنیوی

بونصر گفت: «الله دَر کُما! بزرگا که شما دو تنید!» و بگریست و ایشان را باز گردانید و باقی روز  
اندیشه‌مند بود و از این یاد می‌کرد. الف کثرت  
و دیگر روز، رُقعَتی نشست به امیر و حال باز نمود و زر باز فرستاد. به فکر فرورفته

۱۱- در همه گزینه‌ها به‌جز بیت گزینه ... واژه «بار» معنای یکسانی دارد.

(۱) احتمال نیش کردن واجب است از بهر نوش / حمل کوه بیستون بر یاد شیرین بار نیست

(۲) در حریم پاک بازان بوری را بار نیست / فقر را با نقش‌بندان تعلق کار نیست

(۳) نیست ره در محفلش مشتاق را کاین بارگاه / بارگاه شه بود اینجا گدا را بار نیست

(۴) با خیال روی او در پرده شرم و حیا / خلوتی دارم که بوی پیرهن را بار نیست

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱ از متن درس، با توجه به رابطه معنایی «تناسب»، واژه‌های مناسب انتخاب کنید و در جاهای خالی قرار دهید.

■ خیل‌تاش، .....، .....، .....  
■ رُقعت، .....، .....، .....

۲ معادل معنایی فعل‌های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

■ فرمان داد. (.....) ■ سوار اسب شد. (.....)

■ اجازه حضور داده شود. (.....)

۳ کاربرد معنایی واژه «محبوب» را در عبارت‌های زیر بررسی کنید.

■ محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و ...

■ مردی محبوب بود و دیده و دلش از گناه به دور.

۴ به دو جمله زیر و تفاوت آنها توجه کنید:

**الف)** مریم کتاب می خواند. **ب)** کتاب خوانده می شود.

فعل جمله «الف» به «نهاد» و فعل جمله «ب» به نهادی که قبلاً مفعول بوده است، نسبت

داده شده است. فعل جمله «الف» را «معلوم» و فعل جمله دوم را «مجهول» می نامیم.

با دقت در جدول زیر، با ساخت و شیوه مجهول کردن جمله معلوم آشنا می شویم:

ساخت	نهاد	مفعول	فعل
معلوم	مریم	کتاب	می خواند
مجهول	کتاب	→	خوانده می شود
معلوم	مریم	کتاب	خواهد خواند
مجهول	کتاب	→	خوانده خواهد شد

- ۱۲- مفهوم بیت کدام گزینه با بیت «گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت/ قطره باران ما گوهر یک دانه شد» قرابت دارد؟
- ۱) در دل تنگم ز داغ عشق شمعی برفروز / خانه تن را چراغی از دل بیدار ده
  - ۲) شکر توام ز تیغ زبان موج می زند / چون آب اگرچه خون مرا نوش کرده ای
  - ۳) دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است / بدین راه و روش می رو که با دلدار پیوندی
  - ۴) خانه دل ما را از کرم عمارت کن / پیش از آن که این خانه رو نهد به ویرانی

۱۳- معنی چند واژه در کمانک مقابل آن درست ذکر شده است؟

- افکار (زخمی) / چاشتگاه (شب گیر) / خیر خیر (بیهوده) / ضیعت (روشن) / سرسام (هذیان) / فراخ (آسودگی) / محبوب (دستور) / ندیم (همنشین) / شرع (خیابان)

۴) پنج

۳) چهار

۲) سه

۱) دو

همان طور که می بینید در مجهول ساختن جمله معلوم:

**الف) نهاد جمله معلوم را حذف می کنیم؛**

**ب) مفعول جمله معلوم را در جایگاه نهاد قرار می دهیم؛**

**پ) فعل اصلی جمله را به شکل «بن ماضی + ه/ه-ه» می نویسیم؛ سپس، از «شدن»، فعلی متناسب با زمان فعل اصلی می آوریم.**

**ت) در مرحله آخر، شناسه فعل را با نهاد جدید، از نظر شمار (مفرد یا جمع) مطابقت می دهیم.**

**توجه:** امروزه، فعل مجهول به کمک مصدر «شدن» ساخته می شود اما در گذشته، با فعل های دیگری، مانند «آمدن» و «گشتن» نیز ساخته می شد.

■ اکنون از متن درس، نمونه هایی از فعل مجهول بیابید و معادل امروزی آنها را بنویسید.

## قلمرو ادبی

۱ دو نمونه از ویژگی های نثر متن درس را بیابید.

۲ در عبارت های زیر، «مجاز» ها را بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

الف) به کران آب فرود آمدند و خیمه ها و شرع ها زده بودند.

ب) زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده.

## قلمرو فکری

۱ معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید.

۱۴- کدام بیت «فاقد» مفهوم عبارت زیر است؟

- «آنچه دارم از اندک مایه حطام دنیا، حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»
- (۱) حرص توست این که همه چیز تو را نایاب است  
 (۲) پیران تلاش رزق فزون از جوان کنند  
 (۳) گر به دل خوردن شدی قانع در این مهمان سرا  
 (۴) گدا را کند یک درم سیم سیر
- آز کم کن تو که نرخ همه ارزان گردد  
 حرص گدا شود طرف شام بیش تر  
 می توان صائب به چرخ سفله استغنا زدن  
 فریدون به ملک عجم نیم سیر

۲ با توجه به جمله «این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد.»:

الف) مقصود از «این مرد» چه کسی است؟

ب) «دبیر کافی» به چه معناست؟

۳ گوینده عبارت زیر، از کدام فضیلت های اخلاقی برخوردار است؟

«آن چه دارم از حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»

۴ درباره مناسبیت مفهومی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.

..... اندیشی

جهان هستی [حساب خود اینجا کن، آسوده دل شو میفکن به روز جزا کار خود را] صائب تبریزی

۵

۱۵- در کدام بیت فعل مجهولی آمده است ک به شیوه کهن ساخته شده است؟

- (۱) خوشتر از فکر می و جام چه خواهد بودن  
 (۲) گفتا برون شدی به تماشای ماه نو  
 (۳) گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم  
 (۴) خوشتر آن باشد که سیر دلبران
- تا بینم که سرانجام چه خواهد بودن  
 از ماه ابروان منت شرم باد رو  
 چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی  
 گفته آید در حدیث دیگران

۱۶- آرایه های بیت زیر، کدامند؟

- «خیزد از هر تار موی من یکی موزون ترانه»  
 (۱) تشبیه، اغراق، تلمیح  
 (۲) استعاره، تشبیه، تلمیح  
 (۳) استعاره، اغراق، ایهام تناسب  
 (۴) تشبیه، ایهام، حس آمیزی
- اهتزاز عشقم امشب چنگ دستان ساز دارد»

۱۷- در همه گزینه ها به جز گزینه ... غلط املایی به چشم می خورد.

- (۱) غریو از جهان خواست کان شاخ گل / به آن تازگی پاز دنیا کشید  
 (۲) به کام دوستانت باد دائم دشمنان تو / به گاه سوز در ماتم به وقت شادی اندر غم  
 (۳) مستهقان کرم مستان حق اند ای پسر / زان چو بحر از رحمت حق سینه شان پر در شده  
 (۴) این علت جان بین همی، علت زداى عالمی / صرصام وی را هر دمى درمان نو پرداخته

(۳) حرکاتش موزون و هماهنگ بود

(۱) گواه  
(۲) زیبارو

(۱) منعکس کننده گنج و اسرار نهانی دل کوه

(۷) پایش را جای پای او می گذاشت

(۵) راه رفتن خود را کنار گذاشت

(۴) در این درس: راه رفتن

(۹) نادانی و بی تجربگی

(۸) از رو دست او می نوشت

## شعر خوانی زاغ و کبک : درون مایه ← .....

ک: به صحرائی رفت

خواست در آسایش و راستی پیشتری باشد

۱ زاغی از آنجا که ک فراغی گزید، ارخت خود از باغ به راغی کشید

دید یکی عرصه به دامان کوه میدان - صحرا

۲ شاهد آن روضه فیروزه فام [زیبایی ظاهری] کمیاپ گبلی به جمال تمام بسیار زیبا

۳ [هم حرکاتش متناسب به هم] هم خطواتش مقارب به هم زیبایی راه رفتن

۵ زاغ چون دید آن ره و رفتار را جناس همسان در پے او کرد به تقلید جای شبهه‌ی موزون راه رفتن

۶: ک [بر قدم او قدمی می کشید] وز قلم او رقمی می کشید

در پی اش التنه در آن مرغزار جناس رفت بر این قاعده روزی سه چار خلاصه

۱۰ عاقبت [از خامی خود سوخته] رهروی گبک نیامخته تناقض کرد فرامش ره و رفتار خویش تقلید کورکورانه انتقاد به .....

ماند غرامت زده از کار خویش داشته‌ی خود را نیز از دست داد

زبان دیده تحفة الاحرار، جامی

۱۸- در کدام گزینه وابسته‌ای از نوع «صفت مبهم» به کار رفته است؟

(۱) آن یکی دست تو گیرد وان دگر پرسش کند / وان دگر از لعل و شکر پیش باز آرد زکات

(۲) چه غروری است در این سلطنت ای یوسف مصری / که دگر پرسش حال پدر پیر نکردی

(۳) دلبستگی نیست به کام دو جهانم / با من بگذارید غم یار و دگر هیچ

(۴) دگر پرسش، معانی و بیان بود / ز تشبیهات و از اقسام آن بود